

درس دویست و هشتادم (صوت ۲۹۲):

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر

وجوب احتیاط در شبهات (9)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با بیانی که گذشت عرض شد کلام مرحوم آقای حکیم مبنی بر حکایت از انحلال علم اجمالی تعبیدی لا تکوینی خالی از اشکال نیست. اشکالی که بر عدم انحلال علم اجمالی به صورت مقررّه در بیان آقای حکیم بود عرض شد.

تأمل در کلام مرحوم حکیم بر انحلال علم اجمالی تعبداً لا تکویناً

و اما بر فرض انحلال اینکه ایشان فرمودند که علم اجمالی تعبداً لا تکویناً در اینجا منحل می شود، در این مسئله هم کلام ایشان محل تأمل است. زیرا در صورت امتناع اجتماع حکمین مثلین و متماثلین، این امتناع اجتماع، تکویناً حکایت از امتناع تعلق تکلیف به آن اطراف علم اجمالی می کند زیرا مسئله امتناع مسئله تکوین است، مقصود از انحلال علم اجمالی اگر رفع نفس علم اجمالی است، که علم اجمالی فی حدّ نفسه از بین می رود و به شک بدوی متبدّل می شود، هم در صورت تعلق علم بعد العلم اجمالی به علم تفصیلی محقق است و هم در صورت تعلق علم تفصیلی به أحد الأطراف محقق است، نه به نفس متعلق علم اجمالی. چون یک وقت علم اجمالی سابق بر علم تفصیلی است و علم تفصیلی به نفس مورد و متعلق علم اجمالی تعلق می گیرد یعنی أحد **الإنائین المتنّجّسین المردّین** علم تفصیلی به همان إناء مردّد تعلق می گیرد، طبعاً وقتی به او تعلق گرفت علم اجمالی منحل می شود یعنی وقتی که ما علم اجمالی به أحد الإنائین متنّجّسین داریم بعد علم تفصیلی بر همان إناء مردّد قائم بشود یعنی آن إناء متنّجّس مردّد هذا الإناء است خب طبعاً علم اجمالی منحل می شود و دیگر موردی برای علم اجمالی نمی ماند، نه به نحو شک بدوی و تبدّل به شک بدوی و نه به نحو غیر تبدّل به شک بدوی که **مِنْ أَصْلِهِ** اصلاً علم اجمالی منحل بشود. چون در اطراف علم اجمالی وقتی که یک مورد از طرف علم اجمالی بیرون بیاید و به مقدار آن نجاست متعلقه، از اطراف علم اجمالی خارج بشود در اینجا نسبت به باقی اطراف، شک متبدّل به شک بدوی است؛ یعنی مثلاً اگر یک مقداری از ثوب نجس باشد و انسان مثلاً نسبت به ده سانت در ده سانت از یک ثوب را در بین اطراف مشتبّه به نجاست علم داشته باشد، خب حالا اگر انسان تنجّسش را به همان مقدار اطراف علم اجمالی تطهیر کرد، الآن نسبت به آن نجاست اولی، شک شک بدوی است و اصلاً علم اجمالی به طور کلی ساقط می شود و انحلال پیدا می کند چون علم اجمالی در صورتی قائم بود که ده سانت در ده سانت از این ثوب در بین اطراف، مجهول الهویه بود و الآن که به اندازه ده سانت یک نجس را ما از این ثوب تطهیر کردیم دیگر آن علم اجمالی اول نسبت به ده سانت در میان همه ثوب، دیگر الآن باقی نیست چون ممکن است همین ده سانتی که الآن در اینجا تطهیر شده است همان طرف برای علم

اجمالی مجهول بود که موجب اجتناب از جمیع اطراف ثوب بود.

یا مثالی که قائلین به احتیاط می‌آورند که اوامر علم اجمالی نسبت به احتراز از نواهی و اتیان اوامر در احادیث و در سنت موجود است و جوابی که اصولیین از این می‌دهند این است که به مقدار انعقاد علم اجمالی در مورد اوامر و نواهی، ما بالفعل و بالعیان در کتب احادیث و سنت روایات داریم، و بعد از اتیان به اوامر و احتراز از نواهی شک می‌کنیم که آیا اضافه و علاوه و زائد بر این مقدار روایات هست که دلالت بر اوامر و نواهی موارد بکند یا نه؟ شبهه بدوی می‌شود و وقتی که ما این مقدار را اتیان کردیم، این مقدار از اطراف علم اجمالی بالوجدان خارج می‌شود وقتی بالوجدان خارج شد آن علم اجمالی اول نسبت به وجود اوامر و نواهی منتشره در کتب و عدم کتب، علم باقی نمی‌ماند، در اینجا علم تکویناً متحوّل و متبدّل به شک بدوی می‌شود و دیگر علم اجمالی در اینجا نیست.

معنای انحلال تکوینی علم اجمالی

این را انحلال تکوینی علم اجمالی می‌گویند؛ یعنی علم اجمالی تکویناً منتفی می‌شود یعنی در نفس، در صورت ذهنیه، در این صور ذهنی به عنوان وجود ذهنی دیگر علم باقی نیست و تصدیق به وجود اوامر و نواهی متبدّل به شک در اوامر و نواهی است نه تصدیق در اوامر، شک می‌کند، تصور اوامر و نواهی در اینجا هست اما در اینجا تصدیق به وجود اوامر و نواهی در اینجا منتفی می‌شود، این انحلال تکوینی می‌شود.

در اینجا بنا بر فرمایش مرحوم آقای حکیم ما باید بگوییم که تکویناً منحل می‌شود زیرا امتناع اجتماع حکمین متمثلین در مانحن‌فیه موجب می‌شود که تکلیف به احتراز از آن اطراف علم اجمالی تعلق نگیرد یعنی وقتی که آن علم یقینی طاری بر علم اجمالی می‌آید این علم یقینی نسبت به آن، خود علم یقینی موجب انحلال علم اجمالی خواهد شد چون تحقق موضوع علی‌ای تحوّل موجب تحقق محمول و حکم و تکلیف است، اگر در هر وقتی موضوع برای حکم موجود باشد، قطعاً در آنجا محمول و حکم برای آن موضوع موجود است. پس در صورت عدم وجود حکم به نحو برهان إنّ ما از عدم وجود موضوع در مانحن‌فیه کشف می‌کنیم، وقتی که در یک جا تکلیف به احتراز از اطراف علم اجمالی منتفی باشد ما کشف می‌کنیم که موضوع برای احتراز در اینجا منتفی است؛ موضوع احتراز عبارت از علم اجمالی است و دیگر امکان ندارد که با وجود تحقق موضوع، حکم و محمول از موضوع منتفی باشد. اگر وقت زوال در اینجا حاصل بشود، قطعاً موضوع برای وجوب صلات حاصل شده است و اگر شهر صیام حلول کند قطعاً موضوع برای وجوب صوم حاصل شده است، اگر وقت حصاد برای زرع حال بشود قطعاً موضوع برای زکات حاصل شده است دیگر عقلاً امکان ندارد که در یک جا موضوع برای تکلیف حاصل بشود، درعین حال تکلیف منتفی باشد؛ این عقلاً محال است! در بعضی از موارد ما می‌بینیم که با وجود وقت زوال در اینجا تکلیف برای صوم نیست، خب موضوع در آنجا عوض شده

است، شاید امر اهمی در آنجا وجود دارد که به واسطه امر اهم در آنجا تکلیف به وجوب صلات نباشد؛ یا اینکه شهر صیام حلول کرده است اما این شخص مسافر است، باز در اینجا موضوع برای وجوب صوم حاصل نشده است. یا مریض است؛ ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾^۱ و از نقطه نظر فنی و از نقطه نظر تخصصی امتناع دارد که موضوع برای حکم حاصل بشود ولی محمول حاصل نشود، آن وقت چطور ممکن است با وجود تحقق علم اجمالی که موضوع برای احتراز است در عین حال مسئله اجتماع حکمین مثلین موجب انحلال تعبدی علم اجمالی بشود نه انحلال تکوینی؟!

جوابی که می شود به ایشان داد این است که آیا موضوع برای این احتراز در اینان مشتبهین موضوع هست یا نیست؟! علم اجمالی هست یا نیست؟! اگر علم اجمالی باشد محمول هم که همان حکم است بعدش می آید **يَجِبُ الاحتراز عن الأطراف** هست، اگر شما بگویید که علم اجمالی نیست، خب علم اجمالی تکویناً منحل شده است، شما چرا در اینجا اسمش را انحلال تعبدی می گذارید و انحلال تکوینی نمی گذارید؟! این نیست مگر جمع بین متضادین! جمع بین منشئیت موضوع برای حکم و نفی منشئیت موضوع از حکم و این اشکال دیگر بر فرمایش مرحوم آقای حکیم است.

و اما حقیقت مسئله در مانحن فیه چیست؟ آیا واقعاً در مانحن فیه انحلال پیدا می شود یا نه؟! دو تکلیف مجزا و منحا از یکدیگر هست؛ یک تکلیف که متعلق به علم اجمالی بر احتراز از أحد الإنائین است و تکلیف دیگر بر احتراز از إناء معین به واسطه تعلق علم تفصیلی است؛ علم تفصیلی به این إناء تعلق گرفت، بسیار خوب این در اینجا خارج می شود، این در اینجا آیا انحلال است یا انحلال نیست؟!

لحاظ قید فعلیت برای موضوع من حیثُ إِنَّه بالفعل

تعلق احکام بر موضوعات با وصف فعلیت

در اینجا شکی نیست بر اینکه احکام متعلق بر موضوعات هستند با وصف فعلیت آن موضوع یعنی قید فعلیت برای آن موضوع **من حیثُ إِنَّه بالفعل** در تعلق موضوع لحاظ می شود، من باب مثال اگر نهی از احتراز از خمر بر این إناء می آید، فرض این است که این إناء هنوز تبدیل به خمر نشده است، این مایع هنوز تبدیل به خمر نشده است، تا در اینجا این مایع تبدیل به خمر نشود تجنب از خمر لازم نیست، بلکه ممکن است فردا این مایع تبدیل به خمر بشود، اگر فردا این مایع تبدیل به خمر بشود، فردا وجوب **احتراز عن هذا الإناء** در اینجا بر مکلف ثابت می شود اما امروز ثابت نمی شود، این برای فردا است. یا اینکه امروز در اینجا این إناء خمر است

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴. انوار ملکوت، ج ۱، ص ۵۷:

«پس هرکدام از شما که مریض یا در حال سفر بود باید به تعداد روزه هایی که در ماه رمضان خورده است، قضا کند.»

و فردا تبدیل به خل می شود و این واجب الاحتراز نیست، امروز خمر است و فردا خل است، امروز وجوب احتراز است فردا تبدل موضوع است، با تبدل موضوع حکم هم عوض می شود.

بنابراین این علم اجمالی که منشأ و علت برای احتراز است ما باید ببینیم منشأ و سبب و علت برای این علم اجمالی چیست؟! این عبارت است از وجود خارجی اطراف مشتهبه النجاسة، این منشأ برای علم اجمالی است یعنی چون در خارج **إنائین بالفعل إنائین مشتهبین أحدهما المترددین بین النجاسة و الطهارة** وجود دارند، برای ما این وجود خارجی **إنائین** موجب علم اجمالی می شود؛ یعنی چون علم مکلف تعلق گرفته به اینکه **أحدهما نجس** است بنابراین علم اجمالی **بأحدهما** به عنوان **إِنَّ أَحدهما نجس** موجب تنجز تکلیف است که از اینجا اجتناب پیدا کند، حالا اگر **أحد الإنائین بالفعل** در اینجا از دایره تکلیف اصلاً خارج شد و یکی از این دو **إناء** در اینجا روی زمین ریخته شد، دیگر در اینجا اصلاً مائی نیست تا اینکه در اینجا تکلیف به او تعلق بگیرد، علم اجمالی در اینجا نیست تا اینکه این علم اجمالی منجز تکلیف باشد، علم اجمالی تعلق گرفته است که **إِنَّ هَذَا الْمَاءَ الَّذِي تَحْتَ الْأَرْضِ أَوْ هَذَا الْمَاءَ الَّذِي فِي الْإِنَاءِ، أَحدهما متنجس** خب بله **أحدهما متنجس**. مثل اینکه بنده شک دارم به اینکه این ماء نجس است یا یک مائی که در مشهد در فلان قهوه خانه یا در فلان رستوران نجس است، این در دایره تکلیف مکلف قرار ندارد! یک علم اجمالی داریم بر اینکه مائی که تبدیل به بخار و دخان شده است و اصلاً وجود ندارد، یا آن نجس است [یا ماء در این **إناء**] خب وجوب احتراز چطور تعلق می گیرد به مائی که تبدیل به بخار شده است؟! تعلق می گیرد؟! خدا می گوید که باید از آن مائی که تبدیل به بخار شده است و الآن هم هوا رفته است احتراز کنید؟!

این مائی که الآن تبدیل به بخار شده است تکلیف به آن تعلق نمی گیرد، تکلیف به این ماء لغو است یعنی در اینجا از باب عدم تعلق تکلیف، نه از باب احتراز از این ماء این علم اجمالی منحل می شود بلکه از باب عدم وصول به آن موردین مشتهبین در اینجا علم اجمالی ما منحل می شود؛ من در اینجا شک دارم که این نجس است یا نیست، همین، دیگر چیزی را بنده در مقابل خودم در اینجا ندارم تا بین این **إناء** و این **إناء** مقایسه کنم و این مقایسه موجب انعقاد علم اجمالی بشود. یک طرف قضیه بخار شد و به هوا رفت و تمام شد، وقتی هوا رفت بنده پس علم اجمالی به چه چیزی دارم؟! به روغنی که بخار شده است؟! به مائی که تبدیل به بخار شده است؟! من دیگر علم اجمالی ندارم.

یا اینکه ثوبین مشتهبین است که **أحدهما نجس** است و در موقع **صَلَاتٍ يَجِبُ الْإِحْتِرَازُ** است و باید انسان احتراز کند، حالا اگر یکی از این ثوبین محترق شد و تبدیل به رماد شد و الآن رماد در اینجا هست خب در اینجا علم اجمالی دیگر وجود ندارد، چون علم اجمالی به ثوبین بود و **هَذَا ثَوْبٌ وَاحِدٌ!** بله، قبلاً ثوبین وجود داشت اما الآن **ثَوْبٌ وَاحِدٌ** است و این **ثَوْبٌ** دیگر تبدیل به رماد شد و دیگر در اینجا علم اجمالی من دو طرف

ندارد تا اینکه علم اجمالی به تکلیف مجهول تعلق بگیرد، مفروض تکلیف در عالم فرض احدهمای غائب و احدهمای مبدل به رماد و احدهمای مشاهد در مرآء و منظر! نه خیر، علم اجمالی ما به ثوب تعلق داشت و ثوبین که الآن یکی این و یکی این، **لا يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي هَذَيْنِ ثَوْبَيْنِ بَأَنَّ أَحَدَهُمَا مُتَنَجِّسٌ** و وجوب صلات باید در ثوب طاهر باشد، وقتی که یکی از این دو ثوب تبدیل به رماد شد **لَا يَبْقَى إِلَّا ثَوْبٌ وَاحِدٌ**، و علم اجمالی ما به ثوب واحد هیچ وقت تعلق نمی گیرد، این شک بدوی می شود.

علت انحلال علم اجمالی در خروج أحد الأطراف از علم اجمالی

پس علت انحلال علم اجمالی در خروج أحد الأطراف از علم اجمالی به خاطر امتناع تعلق تکلیف به آن مورد مُخرج یا مورد خارج است، آن که از اطراف علم اجمالی خارج شده است این علم اجمالی منحل می شود. در حکم این مسئله و شبیه این قضیه است به اینکه علم یقینی به أحدهما تعلق بگیرد؛ این هم در حکم اخراج است، وقتی که علم یقینی به أحدهما تعلق گرفته است گرچه علم اجمالی اول باقی است و هنوز از بین نرفته است چون در اینجا هردو إناء موجود است، هردو ثوب در اینجا موجود است و مشاهد ما است ولی چون یکی از دو طرف اطراف علم اجمالی از تحت تکلیف علم اجمالی خارج می شود ...، تکلیفی که بر علم اجمالی متعلق بود با تکلیفی که بر علم تفصیلی متعلق است دوتا است، تکلیفی که بر علم اجمالی متعلق بود قید حیثیت در او لحاظ شده است؛ **إِجْتَنَبَ عَنِ الْإِنَائَيْنِ الْمُشْتَبِهَيْنِ بِوَصْفِ أَتَمَّا مُشْتَبِهَيْنِ** این تکلیف بر علم اجمالی تعلق گرفته است ولی در اینجا من باب مثال تکلیفی که بر این إناء خاص تعلق گرفته است **إِجْتَنَبَ عَنِ هَذَا الْإِنَاءِ الْمَخْصُوصِ بِوَصْفِ أَنَّهُ مُتَيَقَّنُ النَّجَاسَةِ**. یعنی تکلیفی که بر این تعلق گرفته است با تکلیفی که به علم اجمالی تعلق گرفته است دوتا است، وقتی که این مورد که **إِجْتَنَبَ عَنِ هَذَا** باشد از تحت مشتبهین خارج می شود دیگر اشتباهی در اینجا باقی نمی ماند یعنی دیگر شبهه ای در اینجا نیست. شبهه در جایی بود که حیثیت احترازی در این با حیثیت احترازی در او سیان بود یعنی **كَمَا يَجِبُ الْاِحْتِرَازُ عَنِ هَذَا، يَجِبُ الْاِحْتِرَازُ عَنِ هَذَا**، به این نحو بود، اما الآن که تکلیف به این إناء خاص تعلق گرفته است و این إناء مخصوص از تحت تعلق مشتبهین خارج می شود بنابراین مثل مائی است که تبدیل به بخار شده است و احتراز از این واجب است، وقتی که این واجب است، آن علم اجمالی که من داشتم آن دیگر در اینجا تعلق به اطراف ندارد، تعلق دیگر به طرف واحد دارد. این هم در اینجا تکویناً موجب انحلال آن علم اجمالی ما است.

بنابراین علت برای انحلال علم اجمالی عبارت از خروج أحد الأطراف است چون آن خروج أحد الأطراف به واسطه لحاظ قید حیثیت، موجب تکلیف خاص نسبت به آنها است، نه اینکه امتناع اجتماع حکمین و مثلینی که در اینجا مطرح شده است و جایگاهی ندارد.

تلمیذ: ...

استاد: وقتی منحل بشود که می‌توانیم یعنی مورد دیگر از تحت تکلیف خارج می‌شود، اگر هردو مورد متعلق برای تکلیف ما باشد در این صورت ما نمی‌توانیم یعنی در تحت تصرف ما باشد، می‌توانیم، فرض کنید که دو تا ثوب هست که من می‌دانم یکی نجس است حالا یا این نجس است یا آن ثوبی که آن شخص با او مکه رفته است، آن که الآن در مکه هست دیگر از تحت اختیار ما خارج است و با این الآن من می‌توانم نماز بخوانم. بله، اگر بنده با این نماز بخوانم بعد سراغ آن ثوب رفتم با آن دیگر نمی‌توانم چون ما یکی از این اطراف را الآن اتیان کردیم، در صورتی که به یک طرف مبتلا باشد، در آنجا شک نسبت به این، شک بدوی می‌شود چون از موضوع خارج شده است. این طور نیست که مثلاً قضیه موضوع این است که در عالم وجود فرض کنید که یک ثوب هست، یکی در کره زمین هست یکی در کره قمر هست، آن اصلاً در تحت اختیار نیست و در آنجا انعدام حکمی دارد مثل اینکه یک ثوب تبدیل به خاکستر و رماد شده است، خب آن ثوبی که الآن در کره قمر هست دیگر در اختیار انسان نیست، فقط آنچه که در اختیار انسان می‌ماند ثوب واحد است و شک نسبت به این هم شک بدوی است.

تلمیذ: پس آن ثوب واحد چطور...؟

استاد: آن هم همین طور، وقتی که انسان یک مقداری یعنی به آن مقدار معلوم بالاجمال تطهیر بکند، آن علمش تبدیل به شک می‌شود.

تلمیذ: آن مقدار را تطهیر کرده است اما بقیه هنوز در تحت اختیار هست.

استاد: باشد وقتی تطهیر کردید اصلاً انحلال تکوینی پیدا می‌شود، الآن شما باز یقین دارید که آن ده سانت قطعاً در آن لباس هست؟!

تلمیذ: یقین هم ندارم که علم اجمالی منحل شده است.

استاد: منحل شد، همین که تابه حال قسم حضرت عباس می‌خوردید دیگر نمی‌توانید بخورید؛ شما تا حالا قسم حضرت عباس می‌خوردید که این مقدار در این ثوب متنجس است تا حالا یقین نداشتید، الآن به این مقدار تطهیر می‌کنید، آیا الآن یقین دارید مثل سابق است؟! یقین ندارید خب همین انحلال است.

تلمیذ: یقین ندارم که آن مقدار حتماً پاک شده است، آن را چه کنم؟!

استاد: یقین دارید که آن یقینتان عوض شده است، این را می‌دانید منتها نمی‌دانید آن مقدار پاک شده است یا نه؟ ولی نسبت به اینکه الآن نجاست موجود است این یقین را که دیگر از دست دادید، الآن باز یقین دارید؟! منتها هضمش برایتان مشکل هست. الآن ما دیگر یقین نداریم و این علم اجمالی منحل می‌شود. گرچه ممکن است بگویید که در اینجا آن ظهور و آن اطراف و کثرت موجب می‌شود که آن علم باقی بماند، آن علم دیگر باقی نمی‌ماند بلکه از بین می‌رود.

این مسئله مسئله عرفی است، یک وقتی مثلاً مورد زیاد است و شبهه هم شبهه غیر محصوره است در اینجا آن علم اجمالی باقی است اما یک وقتی شبهه محصوره است فرض کنید که این مقدار [ده سانت] از فرش نجس شده است شما این مقدار [دو سانت] را تطهیر می کنید، این در اینجا موجب آن انحلال علم نیست چون به مقدار شبهات غیر محصوره در اینجا از بین نمی رود ولی یک وقت یک چیزی معتنابه مثلاً این مقدار از این فرش نجس است و شما دو برابرش را از یک جا ظاهر می کنید، آیا در اینجا باز علم اجمالی شما باقی است؟! نیست، دیگر انحلال پیدا می کند. ما می خواهیم کارها را راحت و آسان کنیم!

تلمیذ: یعنی با دقت عقلی نه، با مسئله عرفی باید حل بشود.

استاد: دقت عقلی که موجب انحلال است و در دقت عقلی قطعاً علم منحل می شود متنها از باب اینکه [حکم] شرع براساس لحاظات عرفی هست، از آن باب ما در انحلال علم اجمالی قائل به این هستیم که آیا عرف در اینجا مساعدت می کند یا نه که بحثش بعداً می آید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد